

امام خمینی از ولادت تا ولایت (۱)

رضا بابایی
عضو هیئت مدیره انجمن قلم حوزه

چکیده

نوشته حاضر، گزیده‌ای از مهم‌ترین بخش‌های حیات علمی و سیاسی امام خمینی (ره) است. مقاله، با معرفی خاندان و شرح برخی از حوادث دروان کودکی امام آغاز می‌شود و با بیان مراحل تحصیل ایشان ادامه می‌یابد. در بخش‌های بعدی، زمینه‌های ورود امام خمینی به جهان سیاست را برمی‌رسد و از این رهگذر، ماجراهای انقلاب سفید شاه و حوادث پیش و پس از آن را به اجمال گزارش می‌کند.

مرجعیت آیت‌الله بروجردی، نهضت ملی شدن نفت، واکنش‌های فداییان اسلام و زمینه‌های سیاسی - اجتماعی قیام پانزدهم خرداد، از دیگر بخش‌های نوشته پیش رو است.

گفتنی است که این مقاله در سه بخش مستقل عرضه خواهد شد و اینک بخش اول آن را ملاحظه می‌کنید.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، ایران، حکومت پهلوی، نهضت ملی شدن نفت، قیام ۱۵ خرداد.

۱. خاندان

مردم دیندار و شریعتمدار خمین،^۱ یوسف خان کمره‌ای را از سوی خود نیابت دادند که به نجف رفته، عالمی عامل و مجتهدی روشن‌بین را با خود به خمین آورد تا امور شریعت و اداره معیشت آنان را به عهده گیرد. یوسف خان که خود از عالمان آن دیار بود، در نجف اشرف از میان عالمان آن شهر علوی، علامه سیداحمد موسوی را یافت که نشان سیادت و شرافت در جبین او پیدا بود.

او به «هندی» شهرت یافته بود، از آن رو که سال‌ها پیش از این نیای بزرگوارش به انگیزه تبلیغ دین و آیین از نیشابور به کشمیر هجرت کرده بود. پدر سیداحمد در همان جا (کشمیر) شاهد شهادت را در آغوش گرفت و از آن پس به رسم و سپاس مردم هند به «دین‌علی‌شاه» لقب گرفت. آن شهید بزرگوار (پدر سیداحمد) از نوادگان میرحامد حسین، صاحب عبقات‌الانوار است.

سید احمد موسوی (هندی) پس از شهادت پدر، کشمیر را به قصد نجف ترک گفت و به مقام بلند اجتهاد و فقاہت در همین شهر مقدس دست یافت. او که علم را به انگیزه خدمت به دین و مسلمانان آموخته بود، در برابر دعوت یوسف‌خان کمره‌ای، از خود مقاومتی نشان نداد و چونان اجداد بزرگوارش، نجف را به قصد تبلیغ دین ترک گفت و رو به دیار خمین نهاد. در خمین با سکینه، خواهر یوسف‌خان، عقد همسری بست و بعد از سه دختر، خداوند به او فرزندی داد که نامش را مصطفی گذاشت.

سیدمصطفی، مقدمات را در خمین نزد میرزا احمد خوانساری آموخت. میرزا احمد از نوادگان مرحوم حیدرین محمد خوانساری مؤلف زبده‌التصانیف است. علاقه و ارتباط نزدیک استاد و شاگرد، آنان را خویشاوند نیز کرد و سیدمصطفی دختر میرزا احمد را که پیش از ازدواج «حاجیه خانم» نام داشت و پس از آن، در خانه سیدمصطفی هاجر صدا زده می‌شد، به همسری برگزید. مرحوم سیدمصطفی موسوی که در خمین او را آقای موسوی و یا آسیدمصطفی خطاب می‌کردند، اندکی پس از ازدواجش با هاجر، راهی اصفهان شد تا تحصیلات خود را در آنجا ادامه دهد. پس از مدتی، همراه همسر و نخستین فرزندش (مولود آغا) به نجف و سامرا هجرت کرد و بیش از پنج سال از محضر بزرگانی همچون مرحوم میرزای شیرازی در سامرا سود برد. بازگشتش را به خمین که به دعوت مردم آن شهر بوده است، سال ۱۳۱۲ ه. ق. برابر با ۱۲۷۴ ه. ش ثبت کرده‌اند.^۲

چهره‌ای که از سیدمصطفی از خاطره‌های مربوط به آن زمان‌ها، مانده است، سیمای عالمی غیرتمند و مردمی است که شهامت و شجاعت او، بارها کام خان‌های خمین و اطراف آن را تلخ کرده است. مقاومت در برابر زورگویان محلی و حکومتی که همگی حامیان خان‌های آن روز بودند، و حمایت‌های جوانمردانه سیدمصطفی از مظلومان شهری و روستایی، عرصه را بر برخی از زمین‌داران خمین، چنان تنگ کرد که راهی جز قتل ناجوانمردانه آن روحانی بزرگوار، پیش روی خود ندیدند.

زمانه و زمینه‌های شهادت سیدمصطفی، نمایی روشن از همه جای ایران بود. حکومت مرکزی به غایت ضعیف و ناتوان شده بود. شاه قاجار (مظفرالدین شاه) اداره کشور را به کسانی

بی‌کفایت تراز خود سپرده بود و خود همه وقت و توان و ثروت دولتی اش را صرف معالجه جسم رنجورش می‌کرد. بابت چندین سفر به اروپا و معالجه مزاج علیش، کشور را به چندین بانک خارجی مقروض کرد و اوضاع و احوال برخی شهرهای ایران، از جمله خمین و گلپایگان و سلطان آباد (اراک) بسیار بدگزارش می‌شد. هرکس که ثروتی و زمینی و چند حلقه چاه داشت، تفنگچی نیز استخدام می‌کرد. زور و ستم، تنها زبانی بود که خوانین و حکومتی‌ها با آن تکلم می‌کردند و مردم را به شنیدن و تمکین در برابر خود، می‌خواندند.

در چنین اوضاع و احوالی آقا مصطفی تصمیم گرفت با عضدالسلطان والی سلطان آباد، دیدار و گفتگو کند. بامداد روز جمعه، دوازدهم ذی‌قعدة سال ۱۳۲۰، پس از خواندن نماز صبح، خمین را همراه چند تن همراه و محافظ، به قصد اراک ترک گفت. در یک فرسنگی آبادی حسن آباد، خستگی راه را از تن می‌ریختند که دو سواره پیش روی آنان ظاهر شدند: جعفرقلی خان و رضاقلی سلطان. سلام کردند. یکی از آن دو، مشک آبی را از خرچین اسب بیرون آورد و به آقا مصطفی تعارف کرد. سید، آن دو را می‌شناخت و حتی به تقاضای آنان برای همراه شدن با او در این سفر، پاسخ رد داده بود. گویا از جایی شنیده بود که آن دو قصد جانش را کرده‌اند. به رسم ادب، قدری از آن آب را نوشید و هنوز مشک را پایین نیاورده بود که دو تیر سربی، قبا و قلبش را دریدند. قاتلان سید، از معرکه گریختند و مدتی اجرای عدالت را در حق خود به عقب انداختند. همراهان سید شهید، با اندوه فراوان پیکی را به سلطان آباد (اراک) فرستادند و خبر شهادت عالم خمین را به مردم رساندند. جمعیتی انبوه به استقبال جسم خونین سید مصطفی به دروازه شهر هجوم آوردند و معتمدالسادات، عالم بزرگ اراک، تحت‌الحنک به دوش انداخت و کفش از پای در آورد و جنازه را از پشت اسب بر دوش مردم نهاد. مراسم کفن و دفن همان‌جا صورت پذیرفت.^۳ اراک به سوگ نشست و علمای تهران در عزای سید مصطفی گزارش‌هایی اندوهگینانه از شهرهای کوچک به مردم دادند. اصفهان و گلپایگان و خوانسار تا چهلمین روز شهادت آن عالم جلیل‌القدر و مظلوم، پی در پی مجلس سوگ برپا کردند. اما خمین را آشوبی دیگر بود و پیر و جوان آن بر سر و سینه می‌کوبیدند. هاجر، همسر داغدارش از همه بی‌تاب‌تر بود. سید مرتضی پسر مهتر شهید، به پشت بام برج پناه برده بود که در آنجا اشک بریزد و از همان‌جا دید که مردم خانه‌های جعفرقلی خان و رضاقلی سلطان را در آتش خشم خود می‌سوزانند. امین سلطان، صدر اعظم مظفرالدین شاه برای اعاده حیثیت به حکومت آشفته قاجار، سردار حشمت را مأموریت داد که قاتلان سید مصطفی خمینی را قصاص کند. قاتلان به قلعه‌ای در دو

فرسنگی شهر گریختند. فوجی از قشون حکومتی پس از چند روز محاصره قلعه، درهای آن را گشودند و رضاقلی سلطان را مرده یافتند. جعفرقلی خان را همراه با زنی که با او در قلعه بود، دستگیر کرده، به تهران فرستادند. از طرف برخی اعیان حکومتی از جمله «وزیر خلوت» یا همان وزیر دربار، اقداماتی برای آزاد کردن قاتل صورت گرفت؛ ولی مردم و علمای شهرهای تهران و اراک سخت برقصاص او پای فشردند. پافشاری‌های مردم، علما و فرزندان سیدمصطفی، دربار را به اعدام جعفرقلی خان مجبور کرد. آیت‌الله پسندیده که در آن زمان به سیدمرتضی شهرت داشت و دوران نوجوانی را می‌گذراند، ماجرای قصاص قاتل پدرش را این گونه به یاد می‌آورد:

در چهارم ربیع الاول ۱۳۲۳ هـ. ق. قاتل را برای اعدام به میدان بهارستان بردند. به من و برادرم گفتند به منزل برویم. چون بچه بودیم و متأثر می‌شدیم، ولی سایرین به میدان رفتند. مطابق رسم آن روزگار، قاتل، میرغضب و شاه [ولیعهد] که همگی در میدان حاضر بودند، لباس قرمز برتن داشتند. سر جعفرقلی خان را بریدند... چند روز بعد از اعدام قاتل، همراهان برای بازگشت به خمین گاری کرایه کردند.^۴

کودکی

شهید سیدمصطفی موسوی خمینی در سن چهل و دو سالگی، شهید شهادت را نوشید و بزرگ‌ترین میراث او پنج فرزند صالح بود: مولود آغا (متولد ۱۳۰۵ قمری)، فاطمه (متولد ۱۳۱۲ قمری)، مرتضی (متولد ۱۳۱۳ قمری) نورالدین (متولد ۱۳۱۵ قمری) و روح‌الله. روح‌الله که پنجمین و آخرین فرزند سیدمصطفی است، در سحرگاه چهارشنبه، نخستین روز مهرماه سال ۱۲۸۱ هـ. ش. برابر با بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هـ. ق.^۵ سالروز میلاد مسعود حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - دیده به جهان گشود. تولد روح‌الله، پدر را از دل و جان خوشنود کرد و از همان روز نخست کمر به تربیت الهی او بست؛ چنان که به (ننه خاور) گفت: «تا وقتی که پسر روح‌الله را شیر می‌دهی، دست به سوی هیچ سفره‌ای جز سفره خود و یا غذایی که از خانه من برای تو فرستاده می‌شود، دراز مکن.»^۶ چهارماه و بیست روز سآیت‌پدر، جسم کوچک کودک را از گرمای حوادث و فتنه‌ها پناه داد؛ اما روح‌الله پنجمین ماه عمر خود را با درد یتیمی آغاز کرد و از آن پس مادر گرامی‌اش و عمه بزرگوارش بانو صاحبه‌خانم، تربیت او را عهده‌دار بودند. صاحبه‌خانم، زنی دلیر و شجاع بود. در قدرت روحی و کرامت نفس این زن،

همین بس که بدانیم اگر تدبیرها و پافشاری‌های او نبود، قاتل پدر قصاص نمی‌شد و جسم و جان روح‌الله، زخم یتیمی را از یاد نمی‌برد، و مردی بزرگ از دامان او به معراج نمی‌رفت. روح‌الله از زبان این بانوی مردآفرین، تاریخ و سرگذشت اجدادش را از نیشابور تا کشمیر، و از آنجا تا نجف و سامرا و خمین شنید و روح حق طلبی و عدالت‌خواهی را از او آموخت. به حتم یکی از شورانگیزترین داستان‌هایی که از زبان عمه‌اش شنید، داستان شهادت پدر بوده است؛ هر چند به این مقدار نیز اکتفا نکرد و مدتی خود نیز ماجرای شهادت پدر را از زبان‌ها و قلم‌های متفاوت شنید و خواند.^۷ علاقه روح‌الله به پدر از نامی که او برای شهرت خود برگزید، پیدا است: مرتضی «پسنیدیده» را پسندید، نورالدین به «هندی» شهرت یافت، و روح‌الله لقب «مصطفوی» را برگزید. همچنین در جوانی نیز بعضی نوشته‌هایش را با «ابن‌الشهید» مختوم می‌کرد تا یاد پدر را همیشه در خاطرش زنده نگه دارد.

از مهم‌ترین حوادث کشور که در دوران کودکی روح‌الله رخ داد، نهضت مشروطیت بود. چهار سال و چهارماه از تولدش می‌گذشت که شاه قاجار به امضای پنجاه و یک اصل قانون مشروطیت تن داد و نه روز بعد بستر خود را در گورستان پهن کرد.^۸ حوادث مربوط به نهضت مشروطیت، اگرچه بیش از هر جای کشور، پایتخت را لرزاند، گویا شهرها و روستاهای کوچک و دور را نیز از خود بی‌خبر نگذاشته بود. دعای خانواده روح‌الله برای بهبود حال شیخ فضل‌الله نوری، پس از سوء قصد کریم روانگر، حکایت از گسترش اخبار سیاسی به شهرهای کوچک داشت.^۹ یکی از خاطرات شنیدنی از ایام کودکی امام، ماجرای است که به خوبی نشان می‌دهد او از همان سال‌های نخست زندگی، به مسائل مهم کشور، علاقه و توجه داشت:

روح‌الله با آن که معلم نقاشی نداشت، همچنان با نقاشی، دل مشغول می‌داشت. یکی از تصاویر خیالی‌اش که از واقعیت الهام گرفته بود از خانه فراتر رفت و در میان اقوام و دوستان دست به دست شد. در این نقاشی، دو رنگ به کار رفت: مرکب سیاه و دواگلی (مرکورکرم). مجلس شورای ملی را بزرگ تر از ابعاد تالار بزرگ خانه‌شان رسم کرد و سرهایی را با عمامه‌های سیاه و سفید و کلاه‌های بوقی و پوستی به عنوان نمایندگان مجلس، دور اتاق جا داد. بر پشت بام تالار تعداد زیادی دایره به عنوان توپ کشید و چند عدد از توپ‌ها، پشت بام را سوراخ کرده، روی سر نمایندگان مجلس افتاده بود. از زیر در تالار هم خونِ سرخ روان بود.^{۱۰}

نخستین آموزگار روح‌الله، مرحوم میرزا جعفر و مرحوم ملا ابوالقاسم بودند. میرزا جعفر هر روز صبح به خانه شهید سیدمصطفی می‌آمد و به فرزند پنج ساله او خواندن و نوشتن

می‌آموخت. در مکتب ملا ابوالقاسم، خواندن قرآن را فراگرفت و در کنار قرائت و تجوید، همه آنچه در مکتبخانه‌های آن روزگار معمول بود، آموخت. پس از اتمام دورهٔ مکتبخانه، به مدرسه رفت تا درس‌های این مراکز جدیدالتأسیس را نیز تجربه کند. حسن مستوفی، پسرخاله و همدرس و همبازی روح‌الله می‌گوید: «ما با هم به مدرسه‌ای می‌رفتیم که به سبک مدارس فرانسوی، میز و صندلی داشت.»^{۱۱} آن‌گونه که در کتاب سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی آمده است، نام آن مدرسه تازه‌تأسیس احمدیه بوده است.^{۱۲}

ورود به حوزهٔ علمیه

امام خمینی، تحصیل علوم دینی را پیش از پانزده‌سالگی آغاز کرد. مقدمات را نزد برادر ارجمندش، مرحوم آیت‌الله پسندیده آموخت و تا پیش از هجرت به اراک، از محضر مرحوم میرزا محمود افتخارالعلماء، مرحوم میرزا رضا نجفی خمینی، مرحوم آقا شیخ علی محمد بروجردی، مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی و مرحوم آقا عباس اراکی استفاده کرد. به گفته برادر، منطق و مطول و سیوطی را نزد او خوانده است. خط و خوش‌نویسی را نیز نزد یکی از اساتید مدرسه تازه‌تأسیس، آقا حمزهٔ محلاتی آموخت. در پانزده‌سالگی، پس از پشت سر گذاشتن حوادث تلخ و شیرین و آموختن دروس مقدماتی حوزه، برای ورود به دنیای بزرگ‌ترها آماده‌تر شده بود. آشنایی‌اش با ادبیات عرب و فارسی، بیش از مقدار لازم برای طلبه‌ها بود. منطق و فنون استدلال را خوب می‌شناخت و خط را بسیار زیبا می‌نوشت. اخبار کشور و شهر را پی می‌گرفت و در همه فعالیت‌های مربوط به جوانان مدافع شهر، شرکت می‌جست. جمعه‌ها به میدان مشق تیر می‌رفت تا فنون دفاع را بیاموزد. اینک دو سال و نیم از جنگ بین‌المللی اول می‌گذرد. اجساد کشته‌شدگان جنگ، شهر را به عزا و ویا مبتلا کرده است. موثرترین دارویی که کمابیش از کشتار ویا می‌کاست، ماست بود. اما قشون روس، ماست‌ها را از خانه‌ها می‌گرفتند و خود را ایمن می‌کردند. گرامی روح‌الله، هرازگاه فرزندش را یا مشک‌ی پراز ماست به در خانه بیماران می‌فرستاد تا در درمان آنان گامی برداشته باشد. اما خانه پدری روح‌الله نیز از گزند ویا مصون نماند و نخست صاحب‌خانم، عمه شجاع و فداکار و اندکی پس از او هاجر، مادر روح‌الله، دارفانی را وداع گفتند.

چند سال دیگر نیز در خمین ماند و در این سال‌ها هم به مدرسه می‌رفت و هم چشم به تحولات سریع و شگفت ایران داشت. آنچه بیش از همه، روح‌الله را در آن سال‌های غریب به

وجد آورد، نهضت جنگل بود. دلیل علاقه روح‌الله جوان به رهبر نهضت جنگل، نقل یک خواب از او و سرودن قصیده‌ای در ستایش میرزا کوچک خان جنگلی است:

یک روز آقا مرتضی قصیده‌ای در لابه لای دفتری که مادر مخارج خانه را در آن می‌نوشت، یافت. دانست که از روح‌الله است. پرسید: «این، برای کیست؟» روح‌الله نوجوان گفت: «برای میرزا کوچک خان که چندی پیش، مهمان ما بود.» آقا مرتضی با تعجب پرسید: «خود میرزا؟» روح‌الله پاسخ داد: بله. سؤال تکرار شد و پاسخ نیز. ننه خاور دخالت کرد و گفت: یک ماه پیش دیدم روح‌الله خیلی سرحال است. گفتم از وقتی مادرتان رحمت خدا رفته، شما غمگین هستید؛ چطور امروز این قدر سرحالید؟ برایم خواب شب گذشته را تعریف کرد: «شب بود، اما خورشید همچنان در آسمان بود. این خانه نیز جنگل بود. جنگلی‌ها با اسب به این خانه آمدند و میرزا در میان آنها بود. برایش جای آوردم، لب‌خندی زد. بی آن که چیزی بگوید: خدا حافظی کرد و رفت.^{۱۳}

غیر از این، نشانه‌های دیگری نیز هست که نشان می‌دهد امام خمینی در نوجوانی علاقه و اعتقاد بسیاری به رهبر نهضت جنگل داشته است؛ از جمله هم‌راه برای سلامتی او دعا می‌کرد. حتی یک بار به برادرش پیشنهاد پیوستن به نهضت را داد و پیوسته اخبار آنها را دنبال می‌کرد.^{۱۴} سال ۱۳۳۹ ه. ق امام خمینی برای تکمیل تحصیلات خود به اراک^{۱۵} رفت تا محضر پرفیض عالمی ربانی و فقیهی هوشمند را درک کند. پیش از عزیمت به اراک، نخست تصمیم داشت که به اصفهان برود و در آنجا ادامه تحصیل دهد؛ اما آوازه شیخ عبدالکریم حائری یزدی که در آن سال‌ها در همه مراکز علمی پیچیده بود، خمینی جوان را به اراک کشاند. در اراک، وارد مدرسه سپهدار شد. بی‌درنگ، منطق را دوره کرد، نحو را به کمال آموخت و به بدیع و بیان احاطه یافت. اما شور و نشاط درس‌آموزی، او را از نگاه به اوضاع و احوال کشورش باز نمی‌داشت و حوادث تلخ آن روزها، همت او را در کسب معرفت و دانش دین سست نکرد؛ چنان‌که وقتی برای اولین بار در مجلس ختم مرحوم سیدمحمد طباطبایی عالم مشروطه‌خواه به منبر رفت، علم و سیاست را به هم آمیخت. انتخاب طلبه جوان خمینی برای این مجلس، بی‌شک با روحیات و گرایش‌های او ارتباط داشته است. اولین سخنرانی امام خمینی در آن مجلس باشکوه، از هر گوشه آفرین‌ها برانگیخت و همین امر موجب شد که وی دعوت‌های بعدی را نپذیرد و تا چهارسال با منبر وداع گوید؛ زیرا نیک می‌دانست که ستایشگری‌های خلق، با دل و روح او چه خواهند کرد.

در مدتی که روح‌الله در اراک، از حوزه آیت‌الله‌العظمی حائری یزدی سود می‌جست، حوادث بسیاری نیز بر کشور گذشت؛ کودتای رضاخان در اسفند ۱۲۹۹ و دستگیری سیدحسن مدرس از آن جمله است.

پیش از آن که همراه روح‌الله از اراک به قم سفر کنیم، نقل خاطره‌ای زیبا و شیرین که برای او در کوچه‌های اراک روی داده است، خالی از لطف نخواهد بود. در ۲۷ اسفند همان سال، دو تلگراف به اراک رسید که مآیت‌خشنودی همگان شد. نخست این که حقوق احمدشاه از خزانه دولتی به سی هزار تومان و مقرری شاهزادگان عیاش قاجاری به بیست هزار تومان تقلیل یافت. دیگر آنکه ورود هرگونه مشروبات الکلی به کشور اکیداً ممنوع اعلام شد و مقرر گردید در میهمانی‌ها، به جای مشروبات الکلی، از دوغ و شربت استفاده شود. چندی قبل از این تصمیم دولت، دو قلچماق مست، توبره پیرمردی نمک‌فروش را روی یخ‌های کوچه خالی کرده بودند تا در تلوتلو خوردن‌های مستی، سُرنخورند. هنگام خالی کردن توبره دوم، آقا روح‌الله نوجوان از راه رسید و موج یکی از آنان را چنان پیچید که فریاد از او برخاست و دیگری پا به فرار گذاشت. پیرمرد نمک‌فروش، ناله کنان و با صدای بلند، مرگ آن دو مزاحم را از خدا خواست و برای جوانمردی که او را از چنگ آن دو مست رهانیده بود، عمر طولانی درخواست کرد. پنجاه سال از این ماجرا گذشت. روزی یکی از رانندگان کامیون که بین راه مشهد - تهران در رفت و آمد بود، برای خوردن ناهار به قهوه‌خانه‌ای رفت. در آنجا با صدای بلند برای یکی از آشنایانش، داستان نجات پدر بزرگش را به دست طلبه‌ای جوان تعریف می‌کرد و می‌گفت: دست کم یک روز از عمر امام به خاطر دعای خیر پدر بزرگ من است و روزهای دیگرش به خاطر دعای هزاران انسان دیگر. زیرا یکی از دو دعای پدر بزرگم مستجاب شد و آن دو مرد مست، روزی به جان هم افتادند و با چاقو همدیگر را زخمی کردند و پس از مدتی هر دو در جوانی بر اثر زخم چاقو مردند. دعای دیگر پدر بزرگم عمر طولانی برای امام خمینی بود و حتماً این نیز مستجاب می‌شود.^{۱۶}

هجرت به قم

نوروز سال ۱۳۰۰ش/۱۳۴۰ق، خمین به استقبال فرزند آیت‌الله شهید، سیدمصطفی موسوی خمینی رفت و او را که از اراک دیدار خانواده بازمی‌گشت در آغوش گرفت. روح‌الله تقریباً همه اسباب و اثاثیه زندگی را با خود از اراک آورده بود که خبر از عزم او به بازنگشتن به اراک

می داد. بی شک، دلیل اصلی وی در انتخاب قم برای ادامه تحصیل، هجرت آیت الله العظمی حائری یزدی از اراک به قم بود. دربارهٔ اینکه چرا مرحوم حائری یزدی، قم را برای گستراندن بساط تدریس و مجتهدپروری برگزید، سخن بسیار گفته اند. اما گویا بعد از مساجرای کودتا و استقرار دولت سیدضیاً طباطبایی، معظم له پس از مشورت‌ها و رایزنی‌های بسیار با آگاهان آن روز، به این نتیجه رسیده بود که باید حوزهٔ علمیه را در ایران از هر جهت گسترش دهد و اراک تناسب چندانی با گسترش حوزه نداشت. قم، هم زیارتگاه حضرت معصومه بود و هم به پایتخت نزدیک تر. از این رو برای جلب طالبان علم، آمادگی و جذابیت بیشتری داشت.

امام خمینی نیز پس از گذراندن ایام نوروز در خمین، آمادهٔ هجرت به قم شد^{۱۷} تا دوستان فاضل و هم‌درس‌های خود را در قم ببیند و راهی را که از خمین و اراک آغازیده بود، در آنجا به مقصد رساند. در کتاب گنجینه دل می‌خوانیم:

آیت الله خلخالی از امام نقل می‌کند که فرمودند: «پس از حرکت آقای حائری از اراک، به قرآن تنفال زدم، این آیه آمد: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ فِيهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى؛ شما را از خاک آفریدیم و بدان باز می‌گردانیم و از آن بار دیگر بیرون می‌آوریم. پیش خود گفتم نشو و زندگی و مرگ ما در قم خواهد بود.»

تاریخ ورود امام خمینی به قم، نوروز سال ۱۳۰۰ ه. ش، مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ ه. ق است. در آنجا بدون اتلاف وقت مراحل اجتهاد را یک یک پیمود. نیمه دوم کتاب مطوّل را نزد مرحوم آقا میرزا محمدعلی ادیب‌تهرانی آموخت و دروس سطح را از محضر مرحوم آیت الله محمدتقی خوانساری و بیشتر نزد مرحوم آیت الله سیدعلی یتربی کاشانی فراگرفت. پس از گذراندن سطح به آرزوی دیرینه خود دست یافت و هر روز صبح چشم به سیمای مؤسس حوزهٔ علمیه قم، حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی می‌دوخت. دروس سطح تا سال ۱۳۴۵ ه. ق. روز و شب او را به خود مشغول داشت و از آن پس تا دو سال، خارج فقه و اصول مرحوم حائری یزدی را شرکت کرد؛ تا اینکه در سال ۱۳۵۵ هجری قمری، استاد و مؤسس حوزهٔ قم، رخ در نقاب خاک کشید و به دیار افلاکیان کوچید.

برای امام خمینی، قم علاوه بر جاذبه‌های علمی و اخلاقی، موقعیتی مناسب نیز بود تا بتواند با بزرگان دیگری هم ارتباط برقرار سازد. یکی از کسانی که امام در قم با وی ملاقات کرد، مرحوم سیدحسن مدرس بود. این آشنایی به چند گفتگوی علمی و یا سیاسی ختم نشد و امام بارها با او در تهران و مجلس شورای ملی ملاقات و گفتگو کرد.

خوب من ایشان (مرحوم مدرس) را هم دیده بودم. این هم یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد؛ در مقابل ظلم آن مرد سوادکوهی آن رضاخان قلدر ایستاد و در مجلس بود. ایشان را به عنوان طراز اول، علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قراری که آدم موثقی نقل می‌کرد، ایشان یک گاری آنجا خریده بود و اسبش را شاید خودش می‌راند تا آمد به تهران. آنجا هم یک خانه مختصری اجاره کرد و من منزل ایشان مکرر رفتم، خدمت ایشان - رضوان الله علیه - مکرر رسیدم.^{۱۸}

امام خمینی نوزده ساله بود که مدرس را در قم می‌بیند و از همان جا طرح آشنایی و رفت و آمد را می‌ریزند. مدرس در سیمای روح الله، پدر او را می‌دید که در اصفهان با وی همدرس بود و اینک با دیدن پسر، خاطراتش در اصفهان و دوستی‌اش با سیدمصطفی یادآوری می‌شد. از سخنان و تجلیل‌های امام از مقام و شأن سیدحسن مدرس در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، پیداست که آن دیدارها، از مدرس شخصیت مقدس و بزرگی در چشم امام ساخته است.^{۱۹}

ورود امام به درس آیت‌الله حائری یزدی، در سن بیست و پنج سالگی بود. دو سال بعد، در قم با حاج شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی آشنا شد که فلسفه می‌دانست و در فلسفه غرب نیز دستی داشت. وی در قم داروینیسیم و نقد آن را تدریس می‌کرد و روح‌الله جوان مدتی در این درس حاضر شد. استاد دیگر امام در معقول، مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی است. محضر درس آن فیلسوف نامی، سه دانش کهن را به روح‌الله آموخت: ریاضیات، هیئت و فلسفه.

از میان همه اساتید امام آن که بیش از همه روح او را اشباع و ارضا می‌کرد، درس عرفان نظری مرحوم محمدعلی شاه آبادی بود. شش سال، گاه هر روز و گاه هر چند هفته یک روز، نزد او می‌رفت تا کنار فقه و فلسفه، عرفان نیز بیاموزد. آشنایی امام با عرفان، چنان عمیق و گسترده بود که اگر به فقه و اجتهاد شهرت نمی‌یافت، اینک همگان او را فقط عارفی بزرگ می‌شناختند. اما علاقه او به فقه و اهتمامش به پرورش طالبان علوم نقلی، مرجعیت را به سراغ او برد و کمتر به پیر و مراد شهرت یافت.

جز اینها، در محضر آقا میرزا علی اکبر حکمی یزدی نیز علوم معنوی و عرفانی را در سینه اندوخت، و عروض و قوافی و فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را نزد مرحوم آقا شیخ محمدرضا مسجدشاهی آموخت. از آیت‌الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی نیز اخلاق و عرفان را فراگرفت و همواره از او به بزرگی و پاک‌نهادی یاد می‌کرد.

تشکیل خانواده

۲۷ سال از عمر مبارکش می‌گذشت که همسر گزید. حاصل این پیوند خجسته، سه پسر و پنج دختر بود که از این میان یک پسر و دو دختر، اندکی پس از تولد، دیار باقی را بر دار فانی برگزیدند. همسر گرامی امام، دختر حاج میرزا محمد ثقفی از روحانیون تهران بود. روح‌الله جوان، کسی را نداشت که برای او به خواستگاری برود و خود نیز چنان در درس و سیاست و عرفان فرو رفته بود که از همسرگزینی و تشکیل خانواده، نه سخن می‌گفت و نه به آن می‌اندیشید. پیشنهاد این پیوند مبارک را سید محمد صادق لواسانی، دوست و همدرس امام داد. روح‌الله جوان، چندین بار به خانه میرزا محمد ثقفی تهرانی، پیغام فرستاد و آنان را از نیت خود باخبر کرد. اما قدس ایران که سخت به تحصیل و زندگی در تهران خو کرده بود، هر بار پاسخ منفی می‌داد. تا اینکه بر اثر خوابی که خود آن را بیان کرده است، زندگی در قم با روح‌الله را پذیرفت و سعادت را که در کارنامه او نوشته بودند، امضا کرد.

آنچه بعدها از زبان این همسر شایسته درباره امام گفته و شنیده شد، از زیباترین بخش‌های حیات امام است. ادب، متانت، صداقت و وفاداری روح‌الله، چنان در دل قدس ایران کارگر افتاد که پس از مدتی کوتاه، تهران و همه رفاه و تمکینی که در آنجا داشت، فراموش کرد و یکسره دل به همسر جوان و فرزانه‌اش بست. این همسر فداکار، بار سنگین بیت امام را سال‌ها بر دوش کشید و امام را در غربت و حیس و خطر یاری وفادار بود. در تمام این سال‌ها - به اعتراف همسر - حتی یک جمله که در آن فرمانی و یا عتابی باشد، میان آن دو رد و بدل نشد و او خود می‌گوید:

اگر می‌خواستم لب حوض روسری بچه را بشویم، می‌آمدند می‌گفتند بلند شو تو نباید بشویی.

من پشت سر او، اتاق را جارو می‌کردم. وقتی او نبود لباس بچه را می‌شستم...^{۲۰}

ورود آیت‌الله بروجردی به قم

امام خمینی تا هنگامی که مؤسس حوزه قم، به درس می‌نشست، در مجلس او حاضر می‌شد و شرط ادب را نگاه می‌داشت. تا اینکه در دهم بهمن ماه ۱۳۱۵ شمسی، شمع حوزه تازه تأسیس قم به خاموشی گرایید و امیدی که چندی دل‌ها را گرما بخشیده بود، یک مرتبه فرو نشست. امام در آن هنگام، سی و سه بهار از عمرش می‌گذشت. پس از درگذشت مؤسس، تا هشت سال، سه مجتهد بزرگ آن روزگار، حوزه را اداره کردند: سید محمد حجت، سید صدرالدین صدر و سید محمد تقی خوانساری. در همین سال‌ها - به ویژه پس از سقوط رضاخان - شرایط برای تحقق

مرجعیتِ عظاما فراهم گردید. آیت‌الله‌العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته‌ای بود که می‌توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حائری و حفظ کبان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان مرحوم حائری، به‌ویژه امام خمینی پیگیری شد.^{۲۱} همه این تلاش‌ها، برای آن بود که اوضاع آشفته حوزه در آن روز، به وحدت بگراید و همه اعضا و اجزای حوزه، گرد یک شمع گرد آیند و آن شمع کسی جز بروجردی بزرگ نمی‌توانست باشد. امام خمینی و شاگردان مبرز ایشان نیز سهم بسیاری در دعوت و آماده‌سازی زمینه برای ورود آیت‌الله بروجردی به قم داشتند. این تلاش پیگیر و هوشیارانه، دو انگیزه داشت:

۱. شایستگی‌ها و توانمندی‌های علمی و اجتماعی که در آیت‌الله بروجردی بود و ایشان را برای زعامت حوزه نونهال قم، به‌غایت سزاوار و بلکه مستعین می‌کرد. وی از برجسته‌ترین شاگردان آخوند خراسانی، سیدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی بود. به‌راحتی می‌توان آن عالم بزرگوار را در عصر حاضر، احیاکننده فقه اسلامی و پیش‌نیازهای آن دانست. او در فقه، اصول، رجال و حدیث از قوه ابتکار و نبوغ سرشاری برخوردار بود و آثارش به‌خوبی این دعوی را به کرسی اثبات می‌نشانند. مکتب فقهی - اصولی ایشان، بسیار نظام‌وار، مدوّن و روش‌مند بود. برخی از شاخصه‌های مکتب فقهی آن مرد دانش، بدین قرارند:

- لزوم توجه به فقه مقارن و بحث تطبیقی؛

- لزوم نقد رجال با استفاده از طبقه‌بندی طولی و تاریخی؛

- ضرورت نگرش و نقد تاریخی فروع و فقهی و توجه به تاریخ صدور و مقطع صدور اقوال

و فتاوا؛

- تقدم ادله حدیثی بر اصول عملیه؛ مانند برائت، استصحاب و غیره؛

- نگاه تطبیقی به احادیث مربوط به یک مسئله و دسته‌بندی موضوعی و دلالتی آنها.^{۲۲}

آیت‌الله‌العظمی فاضل لنگرانی در معرفی جایگاه علمی آن شخصیت بزرگوار فرموده‌اند:

مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی - اعلی‌الله مقامه - با روش فقهی خاص خود، روح تازه‌ای در حوزه‌ها دمیدند و فقه شیعه را متحول ساختند. ایشان دارای خصوصیات و مبانی خاصی بود که فقه ایشان را از دیگر علمای قدیم و جدید متمایز می‌ساخت.^{۲۳}

۲. غیر از مقام علمی و شایستگی آن مرحوم برای تصدی مقام افتا، انگیزه دیگری که امام خمینی و همفکران ایشان را به تلاش برای زعامت آیت‌الله بروجردی بر حوزه علمیه قم وامی‌داشت، ضرورت حفظ وحدت حوزه و خنثا کردن فتنه‌های حکومت وقت بود. پس از فوت

مؤسس حوزه قم، رژیم پهلوی امید بسیاری داشت که بتواند از تشمت و چندگانگی در حوزه استفاده کرده، مقاصد سیاسی خود را اجرا نماید. اما درست در همان زمانی که رضاخان چشم طمع به انحلال و پاکساز حوزه دوخته بود، شاگردان مرحوم مؤسس، و در رأس آنان امام خمینی مصمم شدند تا با پیدا کردن شایسته‌ترین جانشین برای آیت‌الله العظمی حائری یزدی، اختلافات را تا حد ممکن کنند. از این رو همه آنان که در این امر مهم با امام هم‌فکر و موافق بودند، به شهرها و بلاد دور سفر کردند و نظر عالمان و بزرگان مناطق مختلف را به این جایگزینی جلب کردند. امام خود به همدان سفر کرد و با علمای آن شهر - که بیم مخالفت آنان می‌رفت - در این باب سخن گفت و با دست پر بازگشت. مقدمه‌چینی‌ها و سعی بلیغ بزرگان حوزه در شناساندن مقام علمی و شخصیت معنوی آیت‌الله العظمی بروجردی، پس از چندی، ثمر داد و از هر سو نامه‌های فراوانی به سوی ایشان سرازیر شد.

تا این که در سال ۱۳۶۴ ه. ق/ ۱۳۲۴ ه. ش، آیت‌الله العظمی بروجردی پس از گذراندن دوران بستری و درمان در بیمارستان فیروزآبادی تهران، وارد قم شد و آرزوی امام و دوستان و شاگردانش که سربلندی و یکپارچگی حوزه بود، اجابت شد. این هجرت خجسته بر اثر صلاح اندیشی، زمینه‌سازی و هوشیاری بزرگان حوزه صورت پذیرفت و امام خمینی در صف مقدم گروه استقبال ایستاد. غیر از تلاش‌های امام و هم‌فکرانش، آنچه راه زعامت عامه را برای آیت‌الله العظمی بروجردی هموار کرد، اینثار و اخلاص آیات ثلاث (مرحومان: حجت، سیدمحمدتقی خوانساری و صدر - رضوان الله تعالی علیهم) بود. بدین ترتیب آن مرد بزرگ الهی، پس از سی سال گوشه‌گیری و انزوا، سرپرستی حوزه قم و مرجعیت عامه جهان اسلام را به دست گرفت.

ریاست عامه و پر افتخار آن بزرگ‌مرد، پانزده سال به طول انجامید و در این فرصت طلایی، حوزه علمیه قم به کانون همه فعالیت‌های دینی و علمی در سرتاسر ایران بدل شد. روشن‌بینی و واقع‌نگری‌های بروجردی بزرگ، در تغییرات اساسی در ساختار حوزه بسیار موثر افتاد. آگاهی‌های او از وضعیت اسفبار کشور و جهان اسلام، در طراحی و برنامه‌ریزی‌های حوزه تأثیر فراوان داشت: «تقریب بین مذاهب»، «فرستادن نماینده به الازهر»، «ساختن مسجد و مدرسه در خارج از کشور»، «اعزام مبلغ به کشورهای اسلامی»، «تشویق طلاب به آموختن دروس جدید، از جمله زبان انگلیسی»^{۲۴} و «استقبال از طرح اصلاح و نوسازی حوزه» شمه‌ای از کارستان او است. در همه این توفیق‌ها و اصلاحات و توسعه حوزه، امام شریک و بلکه خود

بانی بود؛ زیرا به توصیه و تأکید او بود که حوزه تحت سرپرستی یک زعیم گرد آمد و او بود که زمینه را برای چنین اتحاد و اتفافی فراهم آورد. توفیقات و تلاش‌های آیت‌الله العظمی بروجردی، چنان چشمگیر و جهانشمول بود، که چندماه پس از فوت ایشان، یکی از نشریات داخلی، نوشت:

حوزه علمی قم، طی پانزده سال ریاست عالیہ حضرت آیت‌الله فقید بروجردی، به سرعت راه ترقی و نیرومندی مترقیانه‌ای را پیمود. علاوه بر افزایش مدرسین، حوزه‌های درسی و محصلین علوم دینی، تحول بزرگ و بی‌سابقه‌ای نیز در چگونگی تربیت شاگردان این دانشگاه بزرگ روحانی پدیدار شد. بدین ترتیب که نسل جدیدی از روحانیون و طلاب پرورده شدند که بسیار روشنفکر، قادر به فهم تحولات علمی و اجتماعی، موقع‌شناس و آشنا به سیاست جهانی و علوم جدیدند. این دسته ظاهرشان آراسته‌تر از گذشتگان و معلوماتشان مفیدتر برای معرفی حقیقت اسلام و شیعه به جهانیان نیز صلاحیتشان محرز است. افراد این نسل جدید، بعضی یکی دوزبان خارجی فرا گرفته‌اند یا می‌گیرند، کتاب‌های علمی و اجتماعی و سیاسی را به دقت و روشن‌بینی خاصی مطالعه می‌کنند. در نویسندگی قدرت فراوانی دارند، و در کلاس درس و مناظر و مجالس مسائل و مطالب را خیلی نیکوتر و موثرتر بیان می‌نمایند... از همین دسته‌اند کسانی که دست به انتشار نشریاتی مانند ماهنامه «مکتب اسلام» و ماهنامه «مکتب تشیع» زده‌اند که از نشریات بسیار آموزنده و مؤثر مذهبی در دوره ما بشمارند و در این دوران نشریات و کتاب‌هایی که به وسیله فضلا و مدرسین محترم قم چاپ و نشر شده که اهمیت بین المللی پیدا کرده است.^{۲۵}

می‌توان اطمینان داشت که اگر نبود برخی موانع و مخالفت‌های مقدس‌مآبان حوزه و کسانی که بقای خود را در حفظ ساختارهای آن روز حوزه می‌دیدند، اصلاحات آیت‌الله بروجردی بسی بیش از این بود و بسا که طرح جامع، واقع‌بینانه و دردمندانه امام نیز صورت تحقق می‌بخشید. آنگاه که امام خمینی طرح جامع اصلاح حوزه را به زعیم آن تقدیم کرد، وی به جدّ خواستار اجرای آن شد؛^{۲۶} اما دریغ و درد که گروهی از متنفذان، نوسازی ساختار و برنامه‌های حوزه را برتافتند و بر سر راه آن هزار چون و چرا نهادند. آیت‌الله بروجردی پس از اندکی مقاومت در برابر آنان، تن به سکوت داد و از اصرار خود بر اجرای طرح نوسازی حوزه، دست برداشت. امام و کسانی که او را در نوشتن طرح پیشنهادی، کمک کرده بودند، از خود عکس‌العمل‌های متفاوت و مناسب با شأن و حالات خود بروز دادند: آیت‌الله مرتضی حائری

به مشهد هجرت کرد؛ شهید مطهری بیرون آمدن از قم و حضور در دانشگاه را برگزید، و امام خمینی، صبوری و ماندن در حوزه را ترجیح دادند.

امام خمینی تا پایان راه، آیت‌الله بروجردی را همراهی صادق و فداکار بود و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نکرد. همواره آن پیر فرزانه را در بهبود مشی حوزه و اداره و تقویت آن یاری رساند و چون یکپارچگی، سربلندی و شکوه حوزه و حوزویان را در قدرت و عظمت زعیم آن می‌دید، حفظ حرمت آن را تا پایان بر خود واجب دانست؛ تا آنجا که با حوصله‌ای شگفت، مدت پنج سال به درس‌های او گوش سپرد و با حضورش در کنار شاگردان آیت‌الله بروجردی، بر عظمت و شکوهمندی او افزود. حتی به این مقدار نیز اکتفا نرمود و درس‌های او را نوشت و تقریر کرد؛^{۲۷} تا همگان را حجت تمام شود و کسی را بهانه نباشد. این در حالی بود که امام در آن سال‌ها خود مدرسی توانا در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق بود و مقامات علمی و معنوی اش، خاص و عام را زبانزد.

امام خمینی سخت مورد علاقه و اعتماد آیت‌الله بروجردی بود و در زمان زعامت ایشان بر حوزه‌ها، مأموریت‌های مهمی را از سوی مرجعیت شیعه بر عهده گرفت. از جمله دوبار به نمایندگی از آیت‌الله بروجردی و دیگر علمای اسلام، با نمایندگان شاه گفتگو کرد و آنان را از نتایج کارهای خود برحذر داشت.^{۲۸} در یکی از این گفتگوها، امام خمینی دکتر اقبال (نخست وزیر وقت) را از تغییر قانون اساسی منع کرد و خطاب به او گفت:

ما به شما هرگز اجازه چنین تغییر و تبدیلی در قانون اساسی را نمی‌دهیم؛ زیرا این گونه تغییر، افتتاحیه‌ای جهت دستبرد اساسی به قوانین موضوعه این کشور خواهد شد و به دولت فرصت می‌دهد که هر وقت هر طور که سیاست و منافع او اقتضا می‌کند در قانون اساسی دست برد و طبق اغراض و امیال خود، قانونی را ملغی و قانون دیگری را جعل نماید.

شعاع آثار و برکات بروجردی بزرگ، چنان گسترده است که در کارنامه کمتر فقیهی جای می‌گیرد. با تلاش‌های پیگیر و هوشمندانه ایشان و مرحوم شیخ محمود شلتوت بود که آرزوی تقریب مذاهب در دل‌ها زنده‌تر شد و موسسه «دارالتقرب بین‌المذاهب الاسلامیه» برای ایجاد تفاهم هرچه بیشتر میان مسلمانان شیعی و سنی ایجاد شد. در مقابل مفتی اعظم الازهر، شیخ محمود شلتوت به جواز پیروی از فقه جعفری فتوا داد و در دانشگاه الازهر مصر، کرسی ویژه‌ای به تدریس این فقه پویا و توانمند اختصاص یافت.

سرانجام روز دهم فروردین سال ۱۳۴۰ خورشیدی / ۱۲ شوال ۱۳۸۰ قمری فرارسید و پیغام معشوق در گوش عاشق خوانده شد. مردم عزادار ایران به خیابان‌ها ریختند و در قم یکی از

باشکوه‌ترین اجتماعات مذهبی تا آن روز، در تشییع پیکر مرجع عالم تشیع برپا شد. این همراهی تا سپردن جسم مرجع بزرگ به خاک، چنان رژیم پهلوی را به هراس انداخت که از همان وقت در اندیشه بیرون کردن کانون مرجعیت از ایران، فرو رفت. پیکر پاکش را در مسجد اعظم که خود آن را بنا و تأسیس کرده بود، به خاک سپردند و اکنون زیارتگاه زائران حضرت معصومه - سلام الله علیها - است.

آغاز نهضت

سیاست و شیوه‌کشورداری زمامداران، همواره در کانون توجه حضرت امام خمینی قرار داشت و ایشان در هیچ دوره‌ای از زندگی ثمربخش خود، از زیر بار مسئولیت‌های اجتماعی شانه خالی نکرد. لیکن اولین دوره فعالیت سیاسی امام خمینی به لحاظ اهمیت و تأثیرگذاری مستقیم، مربوط به سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ (ه. ش) است. شهریور بیست، در تاریخ معاصر ایران، اهمیت بسزایی دارد؛ زیرا در این ماه پرحادثه، پرونده سیاه و سنگین رضاخان بسته شد و پرونده‌ای دیگر باز شد که در آن نیز جز برگ‌های خودکامگی و فساد نبود.

بارزترین نمود برخورد حکومت رضاخانی با امام خمینی، تعطیل کردن درس اخلاق ایشان در مدرسه فیضیه بود. نخستین درسی که امام راحل پس از رحلت آیت‌الله العظمی حائری آغاز کرد و با استقبال طلاب و مردم کوچه و بازار مواجه شد، درس اخلاق بود. امام در این درس، به مناسبت‌های مختلف اشاراتی گویا، و گاه کنایه آمیز به وضعیت حکومت و اسلام‌زدایی پهلوی اول مطرح می‌کردند. مأموران شهربانی حکومت تازه تأسیس پهلوی در قم، از ادامه این درس در فیضیه جلوگیری کردند و آقا روح‌الله نیز درس خود را به مدرسه حاج ملاصادق منتقل کرد. کتاب «اربعین حدیث» از نتایج این درس اخلاقی - عرفانی است.

در همان سال‌ها ناگاه شعله‌های جنگ جهانی دوم به ایران نیز کشیده شد و بخش‌های از سرزمین ایران به اشغال روس و انگلیس درآمد. در همین هنگام انگلیسی‌ها رضاخان را از سریر سلطنت به تبعید در جزیره «موریس» کشاندند و همزمان فرزند جوان و جویای نام او را به حکومت رساندند. این واقعه، به معنای پایان ۲۰ سال حکومت زور و آغاز ۲۷ سال سلطنت تزویر و اختناق شدید بود. در سال‌های نخست حکومت پهلوی دوم، روحانیت شیعه در اوج انزوا و مظلومیت قرار گرفته بود. از یک سو کمونیست‌ها و نویسندگان لائیک، اساس دین و دینداری را با شبهات فکری مواجه ساخته بودند و از سوی دیگر مجالی برای فعالیت‌های

آشکارا دینی، باقی نمانده بود. اوج اسلام‌ستیزی در این سال‌ها، در تألیف و انتشار چندین کتاب گمراه‌کننده و صریح علیه دیانت و اسلام بود. مؤلف یکی از این کتاب‌ها، حکمی‌زاده فرزند حاج شیخ مهدی قمی بود که نام «اسرار هزارساله» را بر کتاب خود نهاد و پاسخی که امام بدو داد، همان کتاب کشف‌الاسرار است. این کتاب، به‌قدری مؤثر افتاد که گاه از حضرت امام به «کاشف‌الاسرار» یاد می‌شود و این به دلیل اهمیت و موقعیت «کشف‌الاسرار» در میان دیگر آثار مکتوب امام خمینی است.

کشف‌الاسرار، در سال ۱۳۲۲ (ه. ش) منتشر شد و مؤلف بزرگوار آن، مدتی درس‌های رسمی خود را برای تألیف آن تعطیل کرد. بن‌مایه این اثر گرانسنگ، دفاع از احکام اسلامی و پاسخ به نقدهای حکمی‌زاده علیه اسلام است. امام اجازه ثبت نام خود را بر کتاب نداد و این خود بر شهرت امام به اخلاص و پاک‌باختگی در راه اسلام افزود. شاید اولین نوشته‌ای که در قرن حاضر به طور صریح و جدی، حکومت اسلامی را طرح کرده است، همین کتاب باشد. کشف‌الاسرار، هم به دلیل طرح حکومت دینی و هم به دلیل انتقادهای صریح امام از حکومت وقت، به‌حتم از سیاسی‌ترین کتاب‌های امام خمینی و آثار مکتوب وی در آن دوران است. امام خمینی به نوشته‌هایی از این دست نیز اکتفا نکرد و از هر موقعیت و مجالی برای نشان دادن مخالفت خود با حکومت پهلوی سود می‌جست. در یک رباعی سروده‌اند:

از جور رضاشاه کجا داد کنیم زین دیو، بر که ناله بنیاد کنیم
آن دم که نفس بود، ره ناله بیست اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم^{۲۹}

یک سال پس از تألیف و انتشار کشف‌الاسرار (اردیبهشت ۱۳۲۳ ش) امام خمینی نخستین اعلامیه سیاسی خود را صادر کرد. در این اعلامیه که خطاب به علمای اسلام و ملت مسلمان ایران است، امام همگان را به اتحاد و حساسیت نسبت به اوضاع سیاسی کشور دعوت می‌کند. اما جملات و لحن امام در این اعلامیه به گونه‌ای است که نشان می‌دهد نویسنده آن چندان امیدی به بروز انقلابی زودرس و فراگیر ندارد. گویا امام با صدور این اعلامیه، بر آن بود که زنگ خطر را به صدا درآورد و نخستین پایه‌های بنای انقلاب را پی افکند.

از دیگر اقدامات مهم و دلیرانه امام در آغازین سال‌های حکومت محمدرضا، محکومیت دولت تازه تأسیس اسرائیل بود. دولت اسرائیل در سال ۱۳۲۷ خورشیدی رسماً اعلان موجودیت کرد و در همان سال، حضرت امام اعلامیه‌ای در مخالفت با تشکیل دولت صهیونیستی در فلسطین اشغالی نوشت.

با آغاز زمزمه‌هایی مبنی بر تأسیس مجلس مؤسسان - که طرحی برای بازکردن دست شاه بود - شایعه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد که آیت‌الله بروجردی با این مجلس، اعلام موافقت فرموده است. امام خمینی به همراه چند تن از مراجع و علمای وقت، نامه‌ای سرگشاده به آیت‌الله بروجردی نوشتند و از ایشان خواستند که با بیان نظر مبارک خود، به این شایعات خاتمه دهند. این اقدام هوشیارانه، منتهی به صدور اعلامیه‌ای از سوی زعیم حوزه‌های علمیه، حضرت آیت‌الله بروجردی شد. ایشان در این بیانیه، هرگونه توافقی را با دولت پهلوی، درباره تأسیس مجلس مؤسسان، انکار کردند.^{۳۰} بدین ترتیب دستگاه حکومتی نتوانست از نفوذ روحانیت به نفع مقاصد خود سود برد.

پس از این دوران تا آغاز فراگیر نهضت با قیام خونین مردم در پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲، مهم‌ترین حادثه سیاسی کشور ماجرای ملی شدن نفت بود.

نهضت ملی شدن نفت

آیت‌الله کاشانی، نماینده مردم تهران در مجلس شانزدهم و از علمای مبارز و میرز، در تاریخ معاصر ایران، نامی آشنا و تحسین‌برانگیز است. وی در مجلس یادشده رهبری جناح مذهبی را برعهده گرفت و ضمن ائتلاف با جبهه ملی، زمینه را برای ملی شدن صنعت نفت هموار ساخت. نهضت ملی نفت ایران، از مهم‌ترین تقاطع‌های ائتلاف میان رهبران مذهبی و ملی در تاریخ معاصر است. مصدق، محور تجمع نیروهای ملی شد و آیت‌الله کاشانی توانست نظر مساعد علما و توده‌های مردم را در این امر مهم جلب کند. با حضور آیت‌الله کاشانی در کانون رهبری نهضت، فداییان اسلام نیز در مراحل اولیه به این جنبش اصلاحی پیوستند و رشادت‌های آنان، اراده مخالفان ملی شدن نفت را سست کرد. برآیند این ائتلاف و همدلی، صدارت دکتر محمد مصدق و پیشبرد اهداف نهضت ایرانیان به سوی استقلال و آزادی بود. دکتر مصدق پس از برعهده گرفتن مقام نخست‌وزیری، بر مطالبات خود و نهضت ملی ایران افزود و از جمله پست وزارت جنگ را نیز خواستار شد. شاه با این درخواست موافقت نکرد و مصدق بی‌درنگ نامه استعفای خود را نوشت. محمدرضا، با استفاده از این موقعیت، احمد قوام را به نخست‌وزیری گمارد. قوام در نخستین اطلاعیه خود با لحنی شدید به دخالت دین در سیاست اعتراض کرد و خواستار واگذاری امور به سیاستمداران دولتی شد. آیت‌الله کاشانی که همه آرزوهای خود و ملت را بر باد رفته، می‌دید، از مردم خواست که به حمایت از مصدق به خیابان‌ها بیایند و خود نیز طی نامه‌ای به علا و خطاب به شاه نوشت:

...اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایید، دهانه تیز انقلاب را با جلوداری

شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد... ۳۱

چنین شد که واقعه سی ام تیر ۱۳۳۱، صفحه‌ای رنگین به تاریخچه انقلاب مردم ایران افزود. در این روز تاریخی مردم تهران و برخی شهرهای دور و نزدیک به حمایت از نخست وزیر ملی خود برخاستند و این جنبش ملی - مذهبی به اشارت و هدایت آیت‌الله کاشانی، مسیر خود را تا بازگرداندن مصدق به پست نخست‌وزیری ادامه داد. تا اینکه در بیست و نهمین روز اسفند سال ۱۳۲۹ صنعت نفت ایران، ملی اعلام شد و این روز در تاریخ ایران جاودانه گردید.

متأسفانه دیری نپایید که جبهه ائتلاف به فاجعه اختلاف گرایید و مردم ایران که به تازگی طعم شیرین اتحاد و همدلی را چشیده و در سایه وحدت و یکپارچگی، حلقه‌های چاه نفت کشورشان را از چنگ استعمار بیرون آورده بودند، شاهد رویارویی توسعه‌یافته میان رهبران خود شدند. بررسی علل این اختلاف و عوامل شکست نهضت ملی شدن نفت، از حوصله این نوشتار بیرون است. سرانجام در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتای آمریکایی در ایران، ناقوس مرگ نهضت مردم ایران را به صدا درآورد و برای ۲۵ سال دیگر، شاه را بر جان و مال ایرانیان مسلط گرداند.

از مجموعه پیام‌ها و برخی سخنان پراکنده امام در آن ایام و پس از آن، چنین بر می‌آید که وی از ابتدا ناپایداری ائتلاف پیش آمده را می‌دید و بدان دل نیسته بود. در قم، از میان مراجع، تنها امام خمینی و آیت‌الله‌العظمی خوانساری، رهبری‌ها و اقدامات آیت‌الله کاشانی را پشتیبانی کردند و از سوی زعیم مقتدر حوزه، مرحوم آیت‌الله بروجردی، تأیید آشکاری از نهضت پدیدار نشد. امام خمینی در یکی از سخنرانی‌هایشان درباره این نهضت و وقایع پس از آن گفته‌اند:

در قضیه ملی کردن صنعت نفت هم، چون اسلامی نبود، ملی تنها بود، به اسلام کاری نداشتند و

از این جهت نتوانستند کاری انجام بدهند. ۳۲

در جایی دیگر، دردمندانه درباره آیت‌الله کاشانی می‌فرمایند:

ما در زمان خودمان هم آقای کاشانی را دیدیم. آقای کاشانی از جوانی در نجف بودند و یک روحانی مبارز بودند... در ایران هم که آمدند، تمام زندگیشان صرف همین معنا شد و من از نزدیک ایشان را می‌شناختم... [آنها] دیدند که اگر چنانچه یک روحانی در میدان باشد، لابد اسلام را در کار می‌آورد؛ این حتمی است و همین‌طور هم بود. از این جهت شروع کردند به جوسازی... من خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم کاشانی وارد شد در آن مجلس، مجلس

روضا بود، هیچ کس پا نشد، من پا شدم و یکی از علمای تهران که الآن هم هستند و من جا دادم به ایشان، این جوراً درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی توانست بیرون بیاید. در یک اتاقی محبوس بود در منزلش؛ طوری که نمی توانست بیرون بیاید. چند دفعه هم گرفتند چه کردند، آنجا هم شکست دادند، مسلمین را شکست دادند.^{۳۳}

امام خمینی به حتم از مدافعان مهم نهضت ملی نفت در حوزه به شمار می رفت. حمایت از اقدامات کاشانی و تلاش های پیگیر ایشان برای رهایی فداییان اسلام از زندان و اعدام، تا آنجا بود که برای موقیبت علمی و حوزوی شان خطر آفرین شد و یکی از موارد اختلاف میان ایشان و آیت الله بروجردی محسوب می شود.

فداییان اسلام

نمی توان از نهضت ملی شدن نفت، کاشانی و مصدق سخن گفت و «فداییان اسلام» را از نظر دور داشت.

فداییان اسلام، یکی از سه قطب فعالیت های مذهبی، در بین سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بودند؛ دو قطب دیگر عبارتند از: آیت الله کاشانی و آیت الله بروجردی. این گروه به رهبری سید مجتبی نواب صفوی، در پی اجرای صریح و سریع احکام و حدود دینی بودند. از مهم ترین اقدامات سیاسی - نظامی این جمعیت سلحشور، قتل سپهبد رزم آرا است. گفته می شود این حذف فیزیکی، به پیشنهاد جبهه ملی و درخواست آیت الله کاشانی انجام شد.^{۳۴} به هر روی قتل رزم آرا، نقش مهمی در به قدرت رسیدن نیروهای ملی - مذهبی داشت. اما شکاف میان دو رهبر نهضت نفت، یعنی مصدق و آیت الله کاشانی، فداییان اسلام را در تنگنای صعب العبوری قرار داد. دکتر محمد مصدق پس از قبول پست صدارت در هشتم فروردین سال ۱۳۳۰ شمسی، چندان به خواسته ها و مطالبات این گروه توجهی نکرد و افزون بر آن، برخی از رهبران ایشان را - که پیشتر به زندان افتاده بودند - در زندان نگاه داشت. اساس اختلافات فداییان اسلام با جبهه ملی و رهبرشان، دکتر محمد مصدق در اهداف و شیوه مبارزه با استعمار بود. فداییان اسلام با تأکید بر احکام اسلامی، همکاری با دولت ملی را به اجرای همه دستورات جزئی و کلی اسلامی، مشروط کرده بودند. از سوی دیگر، نگاه فداییان اسلام به دین و اوضاع کشورهای اسلامی، با آنچه در اندیشه سران جبهه ملی می گذشت، تفاوت بسیار داشت. از این رو، دوران حاکمیت دولت ملی، ایام خوشایندی برای نواب صفوی و همراهانش نبود.

کودتای ۲۸ مرداد، تقریباً به حیات جبهه ملی پایان داد و جز آنچه سال‌ها بعد، تحت عنوان «نهضت آزادی ایران» اعلام موجودیت کرد، تشکل خاصی اندیشه‌های مصدق را پی نگرفت. اما فداییان اسلام تا دو سال پس از کودتای زاهدی، به فعالیت‌ها و مبارزات سرسختانه خود ادامه دادند، تا این که در ۲۵/۸/۱۳۳۴ در ماجرای ترور ناموفق حسین علا نخست‌وزیر وقت ایران، دستگیر و محاکمه و سپس اعدام شدند.

امام خمینی به همراه تنی چند از مجتهدان قم، بسیار کوشیدند که از اجرای حکم اعدام آنان، جلوگیری کنند. امام برای آوردن فشار بر دستگاه حکومتی، نزد آیت‌الله بروجردی رفت و از ایشان خواست که رژیم را از اجرای حکم اعدام درباره نواب صفوی و دوستانش بازدارد؛ اما تلاش‌ها، ثمر نداد و رژیم به سرعت حکم اعدام را برای نواب صفوی، طهماسبی، ذوالقدر و واحدی که هسته مرکزی فداییان اسلام بودند، به اجرا درآورد.

به عقیده نگارنده، تحقیق درباره این بخش از تاریخ معاصر ایران، نیاز به حوصله و دقت بسیار دارد و نباید محققانی که خالی از حب و بغض سیاسی نیستند، این مهم را برعهده گیرند. انبوه نوشته‌هایی که تاکنون درباره نهضت ملی شدن نفت، اختلاف میان آیت‌الله کاشانی و مصدق، و فداییان اسلام، تحقیق و تألیف شده‌اند کمتر به پیدا کردن منشأ واقعی اختلافات و نزاع‌های فی‌مابین اهتمام ورزیده‌اند. بیشترین همت مؤلفان و نویسندگان تاریخ معاصر ایران، استفاده از این مقطع تاریخی برای نشان دادن حقانیت خود در روزگار حاضر است. دریغ‌اکه هرکس به فراخور اندیشه‌های خود، بخشی از این برهه تاریخی را به نقد و بررسی می‌گذارد و از میان آنچه خود بافته و گفته است، دلایلی چند برای درستی افکار و مواضع خود در این سال‌ها می‌یابد. بر محققان و پژوهشگران منصف است که این بخش از تاریخ سیاسی ایران را بیش از پیش به مذاقه و تحلیل صادقانه گذارند و سرنوشت تاریخ‌نگاری درباره نهضت ملی شدن نفت را به گرایش‌های سیاسی خود نیاویزند.

ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی

کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، غیر از برگرداندن شاه به ایران و توسعه سلطنت در همه اجزای لایه‌های حکومت، تغییر مهم دیگری نیز در وضع ایران داد، و آن جابجایی استعمار، یعنی نشستن امریکا در جای استعمار پیر انگلیس بود. شاه و دربار او، اختیارات بسیاری به امریکا و شرکت‌های وابسته به آن کشور صنعتی دادند و شرایط اجتماعی برای اصلاحات امریکایی به

سرعت پیگیری شد. دهه سی و چهل، سال‌های گسترش نفوذ امریکا به همه ارکان قدرت در ایران است. آنچه بیش از همه، ایران را برای امریکاییان مهم و منفعت‌خیز کرده بود، عبارت بودند از: نفت، نقش ژاندارمی ایران در منطقه و همسایگی ایران با شوروی رقیب وقت امریکا، نفت و حساسیت منطقه، خلیج فارس را بیش از همه در کانون توجه امریکا قرار داده بود. به سرعت شرکت‌های امریکایی به سوی خلیج فارس سرازیر شدند و روزانه میلیون‌ها بشکه نفت را از آن منطقه خارج می‌کردند. روحیه جاه‌طلبانه شاه و فساد داخلی در دودمان پهلوی، بر طمع‌های امریکا می‌افزود، اما این موجب آن نگشت که آنان برای آینده خود و حضور دائمی در منطقه، طرح‌های بلندمدت و منفعت‌جویانه خود را از یاد ببرند. از این رو نخست اصلاح ساختار سلطنت و تطبیق آن با شرایط روز را در دستور کار قرار دادند و دیگر آنکه تجدید و مصرف‌گرایی را برای رونق بازار کالاهای خود دامن زدند.

روی کار آمدن کندی، رئیس جمهور وقت امریکا بر سرعت اصلاحات امریکایی در کشورهای جهان سوم افزود. این اصلاحات، بیش از همه به منظور خنثی کردن التهابات سیاسی و ثبات رژیم‌های تحت نفوذ امریکا بود. نخستین آثار این سیاست پیچیده، دادن پست نخست‌وزیری به سیاست‌بازانی همچون شریف امامی، علی امینی و اسدالله علم بود. شریف امامی با شعار مبارزه با فساد و پیگیری اصلاحات و آزادی احزاب و برگزاری انتخابات آزاد به میدان آمد. پس از او علی امینی که بیش از همه مورد توجه امریکایی‌ها بود و خود را روشنفکر می‌نمایاند، روی کار آمد. امینی، پس از ارتحال آیت‌الله بروجردی، برای جلب همراهی علما به قم آمد و از جمله کسانی که موفق به دیدار و گفتگو با آنان شد، حضرت امام خمینی بود. امام، در این دیدار انتقادات و توصیه‌هایی را به نخست‌وزیر شاه فرمود^{۳۵} و امینی سال‌ها بعد، این سخنان را بسیار روشنفکرانه قلمداد کرد.^{۳۶}

عمر نخست‌وزیری امینی چندان نیابید و او جای خود را به یکی از سرسپرده‌ترین کارگزاران سلطنت پهلوی، اسدالله علم داد. این جا بجایی در تیرماه ۱۳۴۱ شمسی رخ داد و در همان سال، لایحه «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» در کابینه علم، تصویب شد. این لایحه از جهاتی مترقی و اصلاح‌طلبانه می‌نمود، اما به‌واقع برای گسترش تجددگرایی و مبارزه با نفوذ دین در میان ایرانیان بود. طبق مصوبه دولت، سه شرط مسلمان بودن، سوگند به کلام الله مجید و مرد بودن رأی‌دهندگان و انتخاب‌شوندگان - که از شرایط عمومی و سنتی در انتخابات آن روزگار بود - در میان ویژگی‌های این انتخابات به چشم نمی‌خورد.

به دعوت امام خمینی، در منزل حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) جلسه‌ای با حضور آیات طراز اول قم برگزار شد. در این شورای مهم و سرنوشت‌ساز امام خمینی با آیت‌الله گلپایگانی و برخی از مراجع دیگر رایزنی کردند و پس از گفتگوهای مفصل، تصمیم بر آن شد که تلگرافی به شاه ارسال کرده، مخالفت مراجع قم را با مصوبه اخیر دولت ابراز نمایند. همزمان، پیام‌های روشنگرانه‌ای نیز به علمای مراکز و شهرهای دور و نزدیک ارسال شد. امام خمینی، خود نیز برای نخست‌وزیر نوشت:

این جانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون اساسی بترسید و عمداً و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.^{۳۷}

رژیم شاه و دولت علم، برای مقابله با جنبش حوزه، به تهدید و تبلیغات علیه روحانیت روی آورد. نخست‌وزیر نیز به صراحت گفت: «دولت از برنامه اصلاحی که در دست اجرا دارد، عقب نشینی نمی‌کند.»

اما پیام‌ها و اقدامات مؤثر امام خمینی و دیگر علمای قم، نهضت دو ماهه^{۳۸} را چنان میان مردم گسترانده بود که برای دولت علم و حکومت شاه چاره‌ای جز تسلیم باقی نماند. سرانجام پس از قریب دو ماه کشمکش، شاه و دولت به دادن پاسخ‌های مساعد به علمای قم تن دادند. در این پاسخ‌های مکتوب، به روشنی لحن عقب‌نشینی و دلجویی از علمای قم به چشم می‌خورد؛ اما در میان هیچ یک از این پاسخ‌ها، نام امام خمینی که بنیان‌گذار این نهضت دو ماهه بود، دیده نمی‌شد. حکومت به درستی دریافته بود که آیت‌الله خمینی به این مقدار قناعت نکرده، مطالبات بیشتری خواهد داشت. اما امام خمینی همچنان به مخالفت خود ادامه داد و از دولت خواست که طی بیانیه‌ای رسمی لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را لغو کند و خیر آن را منتشر سازد. برخی از علمای حوزه علمیه موضع دولت را قانع‌کننده تشخیص دادند و خواستار پایان دادن به قیام شدند. ولی امام خمینی در پاسخ به اصناف تهران که از ایشان درباره مصاحبه رادیویی علم پرسیده بودند، نوشت:

ملت مسلمان تا این خطرها رفع نشود، سکوت نمی‌کند و اگر کسی سکوت کند در پیشگاه خداوند قادر متعال مسئول و در این عالم محکوم به زوال است... ملت مسلمان و علمای اسلام زنده و پاینده هستند و هر دست خیانتکاری که به اساس اسلام و نوامیس مسلمین دراز شود،

قطع می‌کنند... به نظر این جانب مصاحبه آقای نخست‌وزیر به هیچ وجه ارزش قانونی نداشت و نظر این جانب را تأمین نمود... زیرا چیزی که در هیئت وزیران تصویب شد، به امضای آقای نخست‌وزیر لغو نمی‌شود و به قوت خود باقی است.^{۳۹}

در همین نامه، امام خمینی برای اولین بار خطر صهیونیسم و صهیونیسم‌گرایان داخلی را گوشزد کردند و به همگان هشدار دادند که باید جلو پیشرفت صهیونیست‌ها به اقتصاد و سیاست را کشور گرفت:

قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به [صورت] حزب بهایی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌نمایند.^{۴۰}

ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بهانه‌ای شد برای طرح اساسی‌ترین مطالبات مردم و علما از دولت وقت. مسائل و مشکلاتی که امام خمینی در این ماجرای کوتاه مطرح کردند، بسیار کلی‌تر و مهم‌تر از موضوع خود لایحه بود. داستان انجمن‌های ایالتی و ولایتی، آغاز قصه بلند انقلاب اسلامی شد و اولین جوانه انقلاب در سرزمین سلطنت‌زده ایران بود.

سرانجام، دولت علم به خواست ملت و علمای دین گردن نهاد و لایحه یادشده، در جلسه هفتم آذرماه سال ۱۳۴۱ در هیئت دولت لغو و خبر آن کتباً به مراجع قم ابلاغ شد. امام خمینی، در نشستی با علمای قم لغو چنین لایحه اهانت‌آمیزی را پشت درهای بسته کافی ندانست و به نمایندگی از مراجع وقت، خواستار آن شد که خبر لغو آن، رسماً و علناً اعلام گردد. فردای همان روز، خبر لغو لایحه در روزنامه‌های دولتی انعکاس یافت و بدین ترتیب نخستین پیروزی انقلاب اسلامی در نبرد با دشمن، نصیب مردم ایران شد. در آن روزهای جشن و شادی، امام طی سخنانی فرمودند:

در این دو ماه که این پیشامد کرد، شب‌هایی شده که من دو ساعت خواب کردم... باز اگر دیدیم شیطانی از خارج متوجه مملکت باشد، ما همین هستیم و دولت همان... نصیحت از واجبات است... از شاه گرفته تا این آقایان، تا آخر مملکت، همه را باید علماً نصیحت کنند.^{۴۱}

بزرگترین دستاورد ملت مسلمان ایران در ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی، آشنایی بیشتر مردم با نام و اندیشه‌های آیت‌الله خمینی بود. گرچه امام خمینی تا آن زمان عالمی نستوه و مرجعی روشن بین شناخته می‌شد، پس از این ماجرا همگان دانستند که برای رهبری انقلاب

نیز کسی لایق تر از او نیست. از این رو می‌توان مهم‌ترین نتیجه این قیام دو ماهه را گسترش و تعمیق رابطه امت و امام دانست.

قیام ۱۵ خرداد

غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی، به تازگی فرونشسته بود که این بار شاه خود به میدان آمد و طرحی با عنوان «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و میهن» با اصولی ششگانه اعلام کرد. به زعم شاه شکست حکومت در ماجرای انجمن‌ها، از آن رو بود که دولت عهده‌دار آن شده بود؛ اما اکنون که او خود پا به میدان گذاشته است، کسی جرئت مخالفت و ابراز نظر نخواهد داشت.

معروف‌ترین بند اصول ششگانه انقلاب سفید، الغای رژیم ارباب و رعیتی بود. این اصول از داخل و خارج مورد حمایت‌های بسیار قرار گرفت. امریکا این انقلاب شاه‌ی را نسخه‌ای کاملاً مناسب با اهداف خود می‌دانست و از این رو از هیچ حمایت و عنایتی به شاه دریغ نکرد. در داخل کمونیست‌ها نیز این دگرگونی را هماهنگ با مراحل دیالکتیک تاریخی خود می‌پنداشتند و بر آن بودند که این تغییرات همان انتقال مرحله فتودالیت به سرمایه‌داری است که پس از آن، کمونیسم ظهور خواهد کرد. این تحلیل، ابر قدرت شرق را نیز به مسالمت و موافقت با شاه کشاند و احزاب طرفدار شوروی نیز به قافله حامیان پیوستند.

درست به همین دلیل، احزاب چپ و کمونیستی نتوانستند قیام مردمی پانزدهم خرداد را پیش‌بینی کنند و آن را حرکتی ارتجاعی و مذبوحانه از جانب فتودال‌ها خواندند.^{۴۲} شاه در دی‌ماه ۱۳۴۱ هجری شمسی اصول ششگانه اصلاحات خویش را اعلام کرد و از مردم خواست که در ۶ بهمن همان سال به پای صندوق‌ها آمده، به آن رأی مثبت دهند.

امام خمینی، گروهی از علما و مراجع قم را به تشکیل جلسه‌ای در این باره دعوت کرد. در آن جلسه مقرر شد که آیت‌الله روح‌الله کمالوند به نمایندگی از مراجع قم با شاه مذاکره کند و انگیزه وی را از این اصلاحات جویا شود. مرحوم آیت‌الله کمالوند، پس از بازگشت از تهران نتیجه گفتگوهای خود را با شاه به علمای قم و امام خمینی بازگفت. از این گفتگوها چنین برمی‌آمد که این اصلاحات برای شاه بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است. شاه در اهمیت این «انقلاب از بالا» به مرحوم کمالوند، گفته بود: «اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود، من باید این برنامه را اجرا کنم؛ زیرا اگر نکنم از بین می‌روم و کسانی روی کار می‌آیند و به این کارها دست می‌زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند، بلکه مساجد را

بر سر شما خراب خواهند کرد و شما را نیز از بین خواهند برد.»^{۴۳} شاه به این تهدیدها بسنده نمی‌کند و از راه تطمیع و مسالمت نیز وارد می‌شود:

در صورتی که روحانیون با این برنامه اصلی موافقت کنند و به کارشکنی و مخالفت دست نزنند، اطمینان می‌دهم که هر پیشنهاد و خواسته‌ای که درباره روحانیت داشته باشند، برآورده سازم.^{۴۴}

امام خمینی از لحن پیام شاه درمی‌یابد که این اصلاحات بیش از هر چیز به نفع شاه و سلطنت او است. از طرفی حامیان این طرح، امام را به این نتیجه رساند که با اجرای اصول انقلاب سپید، زمینه برای نفوذ بیشتر امریکا و اسرائیل به ایران مساعدتر می‌شود.

در نشست بعدی علمای قم، حضرت امام خواستار تحریم فراندوم می‌شود. اما اعضای دیگر جلسه با این شیوه مبارزه و مخالفت با تصمیمات حکومت، موافقت نمی‌کنند. امام خمینی، به بیان‌های مختلف، حاضران در جلسه را با عقیده خود همراه می‌کند و سرانجام فتوای تحریم را از آنان می‌گیرد. خود نیز در بیانیه‌ای صریح در دوم بهمن، چهار روز پیش از فراندوم، آن را اجباری و مخالف اسلام و قانون اساسی قلمداد می‌کنند. پس از انتشار پیام امام، بازار تهران تعطیل شد و دانشجویان دانشگاه تهران دست به راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز زدند. پلیس مجبور به مداخله شد و جمعی از دانشجویان را مجروح و برخی را دستگیر کرد.

شاه، اصلاحات دیکته‌شده را «انقلاب سفید» نامیده بود و به هیچ وجه نمی‌توانست کشور را در آستانه فراندوم به خاک و خون کشد. شدت عمل و خون‌ریزی بیشتر، فلسفه انقلابی را که او «سفید» خوانده بود، از بین می‌برد. از این رو تصمیم گرفت با اطلاع قبلی وارد قم شود و نظر موافق علمای دین را، مانند امضایی نافذ و مقدس، پای برنامه‌های خود بگذارد. علی‌رغم تلاش بسیاری که کارگزاران حکومت در قم کردند، هیچ‌گونه استقبالی از جانب روحانیت نسبت به شاه به عمل نیامد. امام خمینی، حتی مردم را از رفت و آمد در شهر منع کرده بودند و از ایشان خواسته بودند در روز چهارم بهمن در خیابان‌های شهر ظاهر نشوند. نه تنها مردم و روحانیون، شاه را استقبال نکردند، حتی تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه - سلام الله علیها - نیز آن روز از خانه خود بیرون نیامد و این مواجهه برای شاه که می‌دانست تولیت آستانه مقدسه، باید به نوعی کارگزار حکومت نیز باشد، بسیار دردناک بود. سختی آن مواجهه و دردناکی آن را برای شاه، می‌توان از سخنرانی او در جمع مقامات محلی قم دریافت. وی در این سخنرانی، روحانیت را «ارتجاع سیاه» و بدتر از «ارتجاع سرخ» و «صد برابر خائن‌تر از حزب

توده» و «مخالف اصلاحات» خواند.^{۴۵} وی در همان سخنرانی با به کار بردن کلمات رکبیک و جملات تند، عصبانیت خود را از اقدام شجاعانه مردم و روحانیت نشان داد.

روز ششم بهمن، فرزند دوم انجام شد و در حالی که بسیاری از مردم آن را تحریم کرده بودند، رسانه‌های دولتی خبر از تصویب آن با اکثریت آراء دادند: ۵۶۰۰۰۰۰ رأی موافق در مقابل ۴۱۵۰ رأی مخالف!^{۴۶} پس از اعلام نتایج، سیل پیام‌های تبریک از سوی دول غربی و کشورهای منطقه به سوی دربار سرازیر شد. کندی، رئیس جمهور وقت امریکا، از انتخابات بهمن، به فرزند دوم تاریخی یاد کرد و طی پیامی به شاه به او اطمینان داد که از این پس، می‌تواند کمک‌های بیشتری از امریکا دریافت کند. روزنامه‌های امریکا نیز به کمک شاه آمدند و او را بیش از هر وقت دیگر مستحق حمایت و کمک‌های مادی و معنوی دانستند. مطبوعات غربی، تصویب ملی اصول ششگانه را «اقدام انقلابی» و رسانه‌های دولت شوروی، آن را مبارزه با نظام فئودالی خواندند. در همین روزنامه‌ها، مخالفان اصلاحات، پس‌مانده‌های دوران فئودالیته خوانده شدند و شاه، قهرمان مبارزه با فئودالیسم!

هشتم بهمن‌ماه آن سال مصادف بود با آغاز ماه مبارک رمضان. امام خمینی به عموم مسلمانان ایران پیشنهاد کرد امسال مراسم نماز جماعت و سخنرانی در مساجد تعطیل شود و مردم برای اعلام انزجار از شاه و عملکردهای او، دست به مبارزات منفی بزنند. در روز عید فطر همان سال، امام خمینی برای مردمی که از راه‌های دور و نزدیک به دیدار ایشان آمده بودند، سخنرانی مهمی ایراد فرمودند و در آن سخنرانی، شاه را به تمکین در برابر اسلام و علما دعوت کردند.^{۴۷} شاه نیز در ۲۳ اسفند، با سخنانی تند و توهین‌آمیز، کسانی را که فرزند دوم را تحریم کرده بودند، به سرکوب و شدت عمل تهدید کرد. امام خمینی برای پیشگیری از اقدامات شاه و گستراندن دامنه انقلاب به همه لایه‌های جامعه، نوروز سال جدید (۱۳۴۲) را عزای عمومی اعلام کردند. این تصمیم که طی بیانیه‌ای انتشار یافت، مردم را بیش از پیش به مشارکت با انقلاب اسلامی فرامی‌خواند و این مشارکت عمومی می‌توانست، شاه را در بدترین وضعیت سیاسی-اجتماعی قرار دهد. (ادامه دارد)

پی‌نوشتها:

۱. خمین، شهری است در جنوب شرقی استان مرکزی ایران (اراک) که بیش از ۱۵۰۰ سال پیشینه دارد. به این شهر و روستاهای اطرافش، کمره نیز می‌گفتند. از این رو امام خمینی در پای بعضی از اعلامیه‌های خود «خمینی کمره‌ای» امضا می‌کردند.

۲. ر. ک: قادری، سیدعلی. خمینی روح الله (زندگینامه امام خمینی براساس اسناد و خاطرات و خیال) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳. بعدها بنا به وصیت آن مرحوم جنازه‌اش را به جوار حرم علوی در نجف انتقال دادند.
۴. همزمان با اعدام قاتل سیدمصطفی، مظفرالدین شاه همراه صدراعظم خود به سفر خارج رفت.
۵. برابر با ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی.
۶. ر. ک: مجله ندا، بهار ۱۳۶۹، مصاحبه با خواهر رضاعی امام، ص ۱۴۰.
۷. از میان اسناد پایگانی آیت‌الله پسندیده، یک شماره از روزنامه ادب بیرون آمد که حکایت قتل پدر و قصاص قاتل را گزارش کرده بود.
۸. در میان سخنان امام، تحلیل‌های بسیاری درباره نهضت مشروطیت وجود دارد که حاکی از اهمیت این نهضت در نزد ایشان است.
۹. قادری، همان، ج ۱، ص ۱۶۵.
۱۰. همان، ص ۱۵۳.
۱۱. همان، ص ۱۸۵.
۱۲. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۳، ص ۹. شاید وجود خانهای متمول در خمین باعث شده بود که در آن منطقه، مدارس جدید نیز دایر شود.
۱۳. قادری، سیدعلی، خمینی، روح الله، ج ۱، ص ۲۳۴.
۱۴. همان، ص ۳-۲۳۴.
۱۵. اراک، اینک مرکز استان مرکزی، و شهری صنعتی-کشاورزی است. آن هنگام که امام خمینی به این شهر هجرت کردند، نزدیک به صد سال از بنای جدید آن میگذشت و در آن زمان بیشتر به سلطان آباد یا عراق شهرت داشت؛ تا این که هیئت وزیران در سال ۱۳۱۴ ه. ش نام آن را به اراک تغییر داد. معمولاً عراق - و یا اراک - به منطقهای بزرگ گفته میشود که به طور متوسط پنج شهر مهم و بیش از سیصد روستا داشته باشد. در قدیم برای آن که نام این منطقه با عراق عرب، اشتباه نشود، از او به عراق عجم یاد می‌کردند.
۱۶. قادری، سیدعلی، خمینی روح الله، ج ۱، ص ۲۷۸، با تلخیص.
۱۷. قم، شهری است تاریخی که نامش در روایات آمده است. بزرگترین شرافت و امتیاز این شهر، استقبال از دختر موسی بن جعفر - علیه السلام - و نگهداری جسم او در خاک خود است. بنا به نقل تاریخ، حضرت معصومه - سلام الله علیها - در مسیر رفتن به سوی خراسان برای دیدن برادر معصومش حضرت امام رضا - علیه السلام - در ساوه بیمار شد. از همراهان خواست که او را پیش از مرگ به قم برسانند تا در همان جا خدای خود را دیدار کند.
۱۸. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۶۶.
۱۹. همان، ص ۲۶۱؛ کوثر، ج ۲، ص ۵۶.
۲۰. قادری، سیدعلی، خمینی روح الله، ج ۱، ص ۴۳۰.
۲۱. انصاری، حمید، حدیث بیداری، ص ۲۶.
۲۲. ر. ک: آینه پژوهش، سال دوم، شماره اول (خرداد و تیر ۱۳۷۰). مقاله «روش فقهی مصلح بزرگ آیت الله العظمی بروجردی» به قلم ابوالفضل شکوری، ص ۳۰-۷.
۲۳. همان، ص ۱۷.
۲۴. پس از پایان یافتن بنای مدرسه خان، برنامه درسی منظمی برای آن تنظیم شد که در آن فراگیری زبان انگلیسی نیز گنجانده شده بود... وقتی آن را [آیت الله بروجردی] دید، گفت: «اگر کسی یک زبان بداند، یک آدم، اگر دو زبان بداند، دو آدم و اگر سه زبان بداند، سه آدم است.» (ر. ک: همان)

۲۵. ر.ک: مجله اطلاعات هفتگی، ۱۸ فروردین ۱۳۴۰، شماره ۱۰۱۷، به نقل از آینه پژوهش، شماره خرداد و تیر ۱۳۷۰، ص ۱۱ و ۱۰.
۲۶. امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، طرح اصلاح اساسی ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حائری تهیه و به آیت الله بروجردی پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت، ولی مخالفتها و کارشکنیها بدان پایه رسید که آیت الله بروجردی برخلاف نظریه اولیه و تمایل قلبی از انجام آن منصرف شده (ر.ک: حمید انصاری، حدیث بیداری، ص ۲۷).
۲۷. تقریرات درس اصول آیت الله العظمی بروجردی، از اول مباحث اصول تا ظن (بین سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۹ هـ. ق).
۲۸. ر.ک: دائره المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۶۷.
۲۹. ر.ک: حمید انصاری، حدیث بیداری، ص ۲۹.
۳۰. آیت الله کاشانی نیز از لبنان (محل تبعید) طی پیامی با این تصمیم شاه مخالفت کردند. ر.ک: همان، ص ۳۲.
۳۱. ر.ک: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۶ و ۷، ص ۱۵۵.
۳۲. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۴۸.
۳۳. همان، ج ۱۸، ص ۱۸۱.
۳۴. ر.ک: حمی پارسانیا، حدیث پیمان، ص ۲۷۷.
۳۵. ر.ک: یک صد سال مبارزه روحانیت، ص ۷۹، و صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۹۱.
۳۶. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۱۵۰.
۳۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۵.
۳۸. جنبش مخالفت با لایحه انجمنهای ولایتی و ایالتی به نهضت دو ماهه شهرت یافت.
۳۹. صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۳.
۴۰. همان، ص ۴۰.
۴۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶.
۴۲. برای آگاهی بیشتر از نظر کمونیستها درباره قیام ۱۵ خرداد، رجوع کنید به: حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۵۱۵.
۴۳. محمدحسن رجیبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، ج ۱، ص ۱۸۱.
۴۴. همان.
۴۵. ایران و تاریخ، ص ۲ و ۳۴۱.
۴۶. همان.
۴۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰.